

فکر و خیال کے بارگاہی لیلیٰ



www.falim.com

به نام خدا

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "مجید سلیم" بہ تبرستان
www.tabarestan.info

به فرزند محترم گرانقدر

دوست عزیز ابوزر سلیم

بخاطر هراختی که دوستی را بسبب است

بامهر و مروتی

کیوان

تفت چوبی خواب درفت می بیند

فردوسی - ۸۲

کیوان ملکی سوادکوهی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



نشر نگینما

ملکی، کیوان، ۱۳۴۸ -
تخت چوبی خواب درخت میبند / کیوان ملکی. —
تهران: نگار و نیما (نگیما)، ۱۳۸۱.
۵۸ ص.

ISBN 964-7905-07-6: ۵۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. شعر فارسی -- قرن ۱۴. الف. عنوان.

۱۶۲ / فا
ت ۷۶۳۳
۱۳۸۱

PIR۸۲۲۳/۷۶۸۳۳
۱۳۸۱

۳۷۵۴-۸۱م

کتابخانه ملی ایران



تهران - صندوق پستی ۱۴۱۷ / ۱۴۵۱۵
تلفن: ۴۸۱۳۴۵۳

تخت چوبی خواب درخت میبند

شاعر: کیوان ملکی سواد کوهی

طرح روی جلد: رؤیا بیژنی

حروف نگار: مجید مصطفایی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۱۲۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک: ۶ - ۰۷ - ۷۹۰۵ - ۹۶۴

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

به مادرم

که به لهجه‌ی باران شعر می‌گوید

اما

نمی‌نویسد

... و تا یادم نرفته

بگویم

چیزی ندارم

جز کمی واژه

که با احساس ^{پیشتر} کمی فربه

و با آن کمی توانی ^{بسیار} منی

دسته‌ای سبزی بفری

تا آشام را بپزی

ولی تا نبات بفوهد

دوستت دارم،

همین

www.tabarestan.info
"به تبرستان
بیشتر کمی فربه
بسیار کمی توانی منی"

پیشکش "مجید سلیم" بہ تیرستان
www.tabarestan.info



آنقدر لبریز تو شدم
یادم رفت
کجای جام ایستاده‌ام
تشنه بودی
مرا سر کشیدی
تلو تلو خوردی
گفتی، دوستان دارم
چندی گذشت
از سرت پریدم
به زمین خوردم
گفتم: دست‌هایم را بگیر
گفتی، نمی‌شناسمت.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



مترسک جالیزم کرانند

و بی اعتنا کنجشکان

در کلاهم لانه ساختند

طاقت ماندن نیست

بهار

فکری کن

قائم شهر



دیگر حتی خیال

در کوچه‌های با تو بودن

قدم نمی‌زند

و لحظه‌ها در ترافیک آدمهای

پیشکشگر

له می‌شوند

دعای کلاغان باغ مستجاب شد

و خواب‌های ندیده

تعبیر

قلم

دل‌تنگ روزهای از تو

نوشتن است



خدا کند امشب

خواب تو را بینم

مثل غروب امروز

که تو آبی دریا بودی

من اما

ابری سیاه

هر لحظه تکه تکه می شدم

بیا برایم دعا کن

شاید

بیارم

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

«برای جشن فارغ التحصیلی دانشگاه»



چون پسر خوبی‌ام
هر روز از دست خودم فرار می‌کنم
و با همین کلاهی که
بر سرم گذاشتند
به کوچه و بازار می‌روم،
ولی عصرها
برای خانه تنفر می‌برم،
مادرم
شیرش را حرامم می‌کند
و من با ته مانده‌ام
در رختخواب
خواب بچه‌هایی را می‌بینم
که شیر خشک می‌خورند.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



در دسترس نیستی
 و حتی قدم‌هایت
 از ذهن سنگفرش خیابان پاک شده‌اند
 کجا ایستاده‌ای
 که به اندازه‌ی تمام اتوبان‌های جهان
 از هم دور شده‌ایم
 لابد ما به عقل‌مان قد نداد
 تا بفهمیم خورشید پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
 برای طلوع‌اش
 نه محتاج من است
 نه تو
 اما تا آب‌ها از آسیاب افتاد
 به یادمان آمد
 از یاد اهالی کوچه رفته‌ایم



پیش از آغاز طوفان نوح

دوستت داشتم

و در همه‌ی خرابه‌ها

پی‌ات گشتم

نه در اهرام ثلاثه‌ی مصر دیدم‌ات

نه در تخت جمشید

نمی‌دانم

کدام از خدا بی‌خبر

بین ما

دیوار بزرگ چین را کشید

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



تخت چوبی اتاق

خواب درخت می‌بیند

من

خواب تو را،

پشه‌ها بی‌انتظار از حضورشان

در گرما گرم تابستان دیگر

رویاهایم را آشفته می‌کنند

به درستی که چه شد مرا و تو را

تو را فرقی ندارد

پنجره باز باشد یا بسته

مرا که هیچ آرامشی

به خواب نخواهد برد



ترک دوچرخه‌ات سوارم کن
این درخت‌های خوابیده‌ی نارنج
بوی تو را دریغ می‌کنند

و جاده‌های یک طرفه ولام نمی‌کنند،
آسمان هم هیچ دل‌اش به حالم نیست

لااقل

آن قدر دور رویاها بچرخانم
تا زمین بی هیچ نشانی از من
گیج بچرخد



بی من هم خورشید سحر خیز است

پاک کن

به باده ده

سیاوش پوشانی ^{پیشانی} را

خون بهائی در کار نیست،

با خود مویه کن

من انباشته از ابرهائیم

که بارور سنگ و

تگرگند



همچون واپسین ثانیه‌های جنینی

نمی‌دانی

چه کسی دستت را به دست زمین می‌سپارد

و کدام قابله در گوش‌ات

صدایی گنگ خواهد خواند،

چه تصویر موهومی ست فردا

و نگاه به چشم‌های خیابان

چه خجالت عظیمی

آرزوها آن قدر گدا شدند

که هر عابری برایش سکه‌ای می‌اندازد

و دست‌ها آن قدر ناتوان

که با نگاهی شوم

همبند حقارت می‌شوند

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



چه بی رحمانه

دوستم داری

در ازدحام بازار (رضا)

دستم را می گیری

تا مبادا گم شوم

در پارک (وکیل آباد)

خنده هایم را جدی نمی بینی

تا فراموش کنم

هزار و یک درد پنهان اش،

هنوز هم نشسته ای در من

بر تک صندلی اتوبوس

و خیره خیره نگاه می کنیم

خطوط ممتد جاده را

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



نیمه شب مرداد است

تصویر خوابم

در ماندآب‌های خیابان

تکثیر می‌شوند

و من گاه گاه دست بر دیوار

غمگین‌ترین ناسروده‌هایم را در ترنم باران

فریاد می‌کشم

به امید محمودی سوادکوهی



گنجشکان ایستگاه قطار زنجان

چقدر شبیه گنجشکان شهر مند

مثل من و تو نیستند

که تو نردبانی می‌کشی تا خانه‌ی خورشید

و من روسیاه می‌کنم پشه‌ی شعرهای سپید

نه شکل همسایه‌های آپارتمان "مجتهد سلیم" می‌تواند

نه بسامان مسافران همین قطار

نمی‌دانم

کنجشگ‌ها که را می‌پرستند

که این گونه گرم گفتگو

یکدیگر را می‌بوسند

زیراب

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



در معابر به یکدیگر اریب می کشند
و بی پروا خمیازه می کشند
فروش بنگ و ... افیون
گرم تر از اوراق بهادار،
بزرگترین آرزوی من، کار
بزرگترین آرزوی تو، ازدواج
بزرگترین آرزوی او، زندگی،
معشوقه ها کاغذی شدند

و هر کس زودتر برایشان پیتزایی بخرد،

تا صبح فردا

دوستش دارند،

کمی آن طرف‌تر

همین روزهاست

اکسیژن را به مریخ صادر کنند

و فینال جام ملت‌های اروپا

در آن جا برگزار شود

به راستی

گناه پسر همسایه چیست

که در قرن بیست و یک

فوتبال را پشت ویتترین مغال‌های

به تماشا می‌ایستند؟

پیشکشگاه مغال‌های
"به تبرستان"
قائم‌شهر www.tabarestan.info



اولین پل جهان را چه کسی ساخت؟

مانند من

شاید جدایی را تجربه کرده بود

که دوستان زیادی دارم

و از هر چه جدایی متنفرم

اما

چه بسیار به ناچار

با آن روبرو شدم

و دلم هنوز پیش آن دو پرستویی‌ست

که در ایوان خانگی ما لانه ساختند

ولی هرگز برنگشتند

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



لج کرده‌اند

جیرجیرک‌هایی که در هفدهمین روز تابستان

مرا کنار آمدنت می‌رسانند

و من بی‌حضورت

نامه‌ای می‌نویسم

به تمام کفش‌هایی که نپوشیده‌ای

نمی‌دانم امروز

کدام کفش آن پاها را به تن می‌کنند

صدایش را می‌شناسم

حتی اگر تو در طبقه‌ی هم کف

و من در آخرین طبقه‌ی ساختمانی باشم

آن روز یادت هست

با کفش‌های کتان

در ازدحام خیابان

گم کردی دست‌هایم را

ولی

چه زود پیدایت کردم،

این روزها اما بی‌تو

یک نفر در آینه

به آن همه سادگی می‌خندد

پیشنکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

به روزهای باز باران

با ترانه،

راستی باران را

چه پیش آمده؟

شاید او هم مثل من، مثل تو

از آدم‌هایی می‌ترسد

که چترهای سیاهشان را آماده‌ی استقبالش می‌کنند

دیگر خاطره‌ی روزهای بارانی

به تقویم پیوست

و تشنگی روزهای نیامده آغاز گشت

و آن پرنده‌های زغالی

در نبودت کاری به کارم ندارند

چرا که مرا

به خاطر با تو بودن دوست نداشتند،

اما حالا به من

سیگار و بی‌خیالی تعارف می‌کنند،

کفش‌هایت در برابرم می‌دوند

و واژه‌هایم مثل خاطرات با تو بودن

و سیگار دستانم

ته کشیدند



یک نفر دارد می خندد

به تمام راههایی که

به کوچهی بن بست ختم می شود

که در انتهایش زنی نشسته با چشمانی گریان

تو هم شاید

در پیراهنت نشسته ای

و رویاهای مرا بی خوابی خوش

تعبیر می کنی،

همیشه ی خدا، کار پیشکش

در این خیابان پر هیاهو

پلیس شدن بود

اما نه صدای بوقی آمد

نه نور چراغی

همه راهها

به همین کوچه ختم شدند



همین حالا

نمی دانم کدام سلول تنم دارد می میرد

روزگار هم

بر سرم شیره می مالد

بی آن که بداند

پدرم هنوز به قول اش وفا نکرد

و من هر شب

خواب دو چرخه می بینم

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

«به پڑمان جعفر اُغلی»

پیشکش "مجلد نند" به تبرستان
www.tabarestan.info



برگ‌ها هم روزگار زردی
چون رخسار من
آن‌ها خشک می‌شوند
در فراق درخت
و من پیر می‌شوم
با ندیدنت



چقدر نگران خودت نیستی
و چه اندازه چشم‌هایت متلاطم‌اند
بگذار
طناب و پیت نفت
گوشه‌ی انبار بمانند
و کبریت‌ات را تنها برای سیگارت ...
تو اشتباه کرده بودی
و برای گرم شدن
به اجاقی دل بستنی
همه‌ی هستی‌اش بیهوده سوختن بود
نه من
نه تو
چاره‌ای نداریم
اندوه همراز عاطفه‌ی ماست
و آغاز هوشیاری‌مان
«ما دیر به دنیا آمدیم»
و پدارن عصر ما انگار
با کوری شیر یا خط می‌کنند

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

«به اوریا نا فالاجی»



برف که بیارد

تو می باری در من

درست شبیه روزی که

کوچه های شهر را دویدم تا ...

ولی تا رفتم برای

«کودکی که هرگز متولد نشد»

آدمکی برفی بسازیم

تو دست هایت را در پیله کردی

و سرگرم پرنده های شادی

که زیر درختان باغ

کوچ را به خواب می بویند

و من تا آمدم

کلاه دست بافت تو را

بر سرش کنم

آب شده بود



امروز شادباش

روزهای بی تو بود و ... بی ترانه

بین دست‌هامان یک وجب فاصله

آرزوهامان را نمی‌دانم چقدر

نگاه کن

لختی درختان خیابان

در دو سوی عابران بی اعتنا

از این همه بی آرزویی

که بر پیشانی ما مدفون‌ست، بی خبرند

بی شک

ما بی جهت گودال گذشته را عمیق کردیم

و خروارها خروار خاک

بر راه رفتنمان ریختیم



تو از تبار درختی بانو
و هر شب در آغوش آسمان
به خواب می‌روی، اما
این خواب‌های آشفته
این تبرهای ناخلف
به زمین‌ات می‌زنند،
دیگر وقت آن است
گوش به زنگ بامداد
هر سپیده
آفتاب را ببوسی



عمو زنجیر باف

بیا و برای کودکانی که

فردایشان پیدا نیست

فردایی بسازیم

کودکان گرسنه

کودکان تشنه

کودکان آواره

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

اصلاً همی کودکان غمگین زمین

«آن‌ها که به کوچه‌هاشان گلوله

به دروازه‌هاشان توپ

شلیک می‌شود»

بیا غصه‌هاشان را به پشت کوه بیاندازیم

و با گریه‌هاشان دریا شویم



سلام مادر
لابد نشسته‌ای
و نگرانی‌های مرا در ذهن‌ات می‌بافی،
یا نه به فکر پیراهن چرک منی
که چطور به آب‌اش می‌دهم
نه بی‌پیر رفتیم

پیشکش "میخدا سلیم" به تبرستان
نه با را بیس
ولی هنوز هم صبح‌ها خوابم
عصرها استراحت می‌کنیم
و شب‌ها بر دیوارهامان شعر،
با این همه دعا کن مادر
تا فردا روزی بلند باشد



عینک آفتابی‌ات را بردار

چشم‌هایت شاباش خورشیدند

و ماه برای توست هر شب

با ستاره نامزد می‌شود،

هی نگو

دلواپس دریایی

همه‌ی ما هی در آرزوی آویز شدنش

بر دیوار اتاق تواند

و تازه اگر بدانی

بچه‌های زمین

چه حالی با دست‌های تو دارند

هیچ وقت

فکر کوچیدن به سرت نمی‌زد

پیشکش شدنش "مجید سلیم" به تیرستان
www.tabarestan.info



در خیال کدام آسمان

سر بر بالش بال‌ها بیدار شو! بیدار شو!

بیدار شو!

بیدار

سهم پرنده

پر

واز است

پرواز

ساری

www.tabarestan.info
"مجید سلیم" به تبرستان

قصه

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



در یکی بود

یکی نبود

روزی که قرار بود

تبعیدی‌های ذهن را آزاد کنیم

تن تو در تن من

تن من در تن تو

پادتنی ساختند

تا دردهای کهنه بی خیال مان،

ما قول داده بودیم
مثل خورشید بی متی
رخت آدمیان را خشک کنیم
و واژه‌ها مان را شعر،
هنوز نگرانی‌ها مان را تفریق نکرده
در بند حرف این و / آن
پشت خط ماندیم،

بی من

بی تو

روزنامه‌ها حرف‌های گنده‌تر از دهانشان

می‌زنند

تهران

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info



پیراهنات آسمان

چشمانات ستاره‌های دنباله‌دار هستند

تو ترمه‌ی ندوخته‌ی صندوق مادر بزرگی

که بر دختران شهر تن پوش می‌شود

با من بیا

آن جا که رود آغاز

و پیراهن آویزه‌ی شاخ گوزن می‌شود

ارات بن سوادکوه

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarstan.ir

به بیژن نجدی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



به جنگل می‌روم
با مدادهای رنگی پروانه
دامن دامن بهار می‌چینیم
از سبز سبزِ انگشت‌هایش
برای برادر غمگینم درخت

چهاردانگه ساری

برای بیقراری های زمین



دغدغه‌های تو کم نیست

انقراض پرنده‌ای

مرگ پروانه‌ای

یا نه تیر باران دخترکی،

ناگزیر / برای همین‌هاست

هی دور خورشید و

خودت می‌چرخد

و من از کندن

این همه چاه پشت چاه

سیاه پشت سیاه،

که در بستر توست

بیزار از بستم

برای جنگل شمعی روشن می‌کنم

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



این زنگ‌ها چه‌ها که نمی‌کنند
شکوه لحظه‌ای را خراب
نقشه‌ی رویایی را با آب
یا آن قدر که

بی هیچ صدایی

این زنگ‌ها چه اختراع بدی

و چه بی حوصله می‌شوند
مثل همین حالا

که من ته می‌کشم

مثل سیگارهای مهران

مثل جیب‌های محمود

مثل مدادهای اول دبستان



مادر

این پیاز کوچک

بهانه‌ی خوبی‌ست

براکر دردهای بزرگ تو

اسفند ۸۰

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



حوصله‌ام در این اتاق نمی‌گنجد

مرا

به بوسه‌های آبدار بهار

مرا

به ترانه‌ی آبشار و / پرند

میهمان کن

اسفند ۸۰



همه‌ی روزهایی که بی تو می‌آیند
تعطیل‌اند
همین!



شاید امشب
از خواب‌های رنگی‌ام
عکسی برداشتم
تا مگر
روی دیوار اتاق را کم کنم

شیرگاه

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



چه بدهکاری سنگینی
برای لب‌هایم بالا آورده‌ام
بین خودمان باشد
می‌آی
فرار کنیم

زیراب



اسکناس‌های سبز

در جیب‌ام خوابیده‌اند

می‌روم

برای تمام روزهای بی‌پولی

بستنی بخرم

ساری

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



من خیس خیس‌ام

مادر

هر صبح مرا

به بند رخت‌آویز می‌کند

زیراب

«به پابلو نرودا و نیما یوشیج»



مهم نیست خانه‌ام کجاست

من فرزند شیلی

اسپانیا

استرلیا

مالدیو پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

اصلاً جای جای این زمین
در لحظه لحظه‌ی منند

ولب‌های من

به لب‌های تو ماندند

تا دیر نشده

مرا ببوس

□
تا فتح همه‌ی جاده‌ها
تا فتح هر چه فاصله
تا صبح روز قیامت
من پام
تو چی!

زیر آب بارانی

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

□
من بی تو
بی راه
راه راه
بی هوا
بی صدا می شوم

در اسله سواد کوه



بر دکمه‌های پیراهن مان

روی برف پاک کن شیشه‌اشینی

ته دره‌ای

حتی توی رختخواب

با ما

نفس می‌کشد،

بجز روزی

بر سنگی نوشته شویم

جوادم



همه مردم جهان هم اتاقی منند

من اما

آغوش ام را سخت می فشارم

همین!

بهشهر



من دلم درد می کند

مادرم

برای ام نبات فراموش درست می کند

تو اما آن قدر در منی

هر چه تکانم می دهند نمی ریزی،

مگر از کجای این روزن تاریک رسوخ کردی

که ساکنانش به قد آسمان

دوستت دارند

زیرآب

بانوی اردیبهشت



شکوه آمدنت

شادی روزهای نیامده را فریاد می‌زند

تو تجلی ابر و باد و بارانی

با چشم‌هایی

وقتی می‌بندی درها دنیا به روی اش

زیباترین رویای بچه‌های زمین

بر پیشانی بلندت تصویر می‌شوند

تو پاکی و زلال

و زمین بی چشم‌هایش تو را

برخیز

رنگی بزن بر کدورت‌های خانه

کوچه‌ام

شهرم

برخیز

مبادا عنکبوت‌ها بر چشم‌هایت بتند



انارها چه دل خونی
از رسیدن دارند

بهشتر



دو رودیم
با دره‌ها و کوه‌های بلند
با درازی روزهای مملو سنگ
بیا

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

پیاله - پیاله بریزیم آغوش
برای هم
به سلامتی
همه‌ی رودهایی که
هنوز
به دریا نرسیده‌اند

بابلسر



هنگامی که باد
بوسه‌های خدا را بر آستان گیسوانت
گره می‌زند،
دستان پر مهرت
لبخند می‌نشانند
بر گونه‌های گرسنه‌ای،
چه کورند
آنان که از کنارت
تو را در تابلویی می‌جویند،
در روز هم‌آغوش با شالی
همت بلند تو را می‌ستایم
زن همیشه سبز شمالی
نغمه‌ی مردانه زیستن



آدم‌های خیابانتان
عینک آفتابی می‌زنند،
مردم کوچه ما
کور مادرزادند

ساری



فصل‌های نیامده بارانی است بانو
قارقار این کلاغ
سال‌هاست به گوش باغ است،
ما

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info

با مهر و ماه
قربانی دیرینه داریم،
ما رودیم
و در آغوش دریا
به خاک می‌رویم



هر کدام پیراهنی در چشم هم دوختیم

و رفتیم

شعرها مان را به ابرها سنجاق کنیم،

نبودی

هلله‌ی دختران دم‌بخت

پسرانِ عاشق را جفت هم نشانند

تا پیر زنها

برای بیکاری حرف‌های تازه بیافند

چه لکی زده بود دل‌مان

برای خندیدن

و چقدر جای خیلی‌ها خالی "مجید سلیم" به تبرستان

www.tabarestan.info

گوش کن

برای دوست داشتن

چه خالی‌ها که نیستند،

فرصت کم است

ابرها گریه‌شان گرفته



چه صداهایی در گوش من و

صدف‌هاست

و چه نقشه‌ها

در دست‌های تو

ما نشسته‌ایم

بر سنگ‌هایی که هزار سال

مثل من و تو

برای آمدن کسی

روزه سکوت گرفته‌اند،

تا موهای مان رنگ

دندان‌ها مان نشده،

تا دست‌ها مان داغ است،

بیا بی خیال روزهای رفته

بوسه‌ها مان را

به یکی از همین موج‌ها گره بزیم

خدا را چه دیدی

شاید آن «پری کوچک غمگین»

خبرهای خوشی آورد

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان
www.tabarestan.info



تمامی پیراهن‌هایم

از تولد تا کنون

هر یک به رنگی

در کنارم پا برهنه

یکی - یکی بیادم می‌آورند

روزیکه شیر بالا آوردم

گل شدم

گریه کردم

به مدرسه

یا مجلس ختمِ عزیزی ... ،

راستش هر آدمی سزوشنی است


و پرچم‌اش پیراهن‌هاست
 بنخاطر این همه پیراهن

شاید نامه‌ای به سازمان ملل نوشتم

تا جای این همه قیل و قال

تمامی بند رخت‌های زمین را به هم

گره بزند



as, of, Tree
oohy